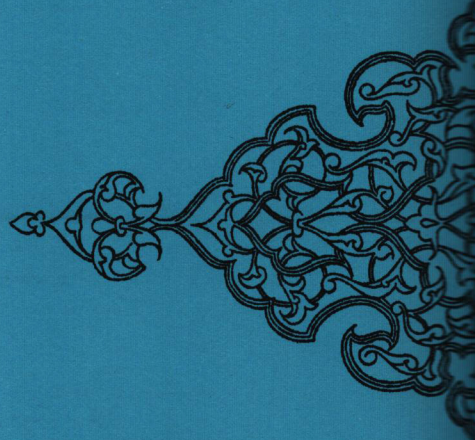


ویس و رامین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱

ستایش یزدان

سپاس و آفرین آن پادشا را
بدو زیباست ملک و پادشایی
خدای پاک و بی‌همتا و بی‌یار
نه بتواند مر او را چشم دیدن
نه نیز اصداد بپذیرد نه جوهر
نه هست او را عرض با جوهری یار
نشانید وصف او گفتن که چونست
بوصفش چند گفتن هم نه زیباست
کجا وصفش بگفتن هم نشانید
بوصفش هم نشانید گفت کی بود
و گر کی بودن اندر وصفش آید
نه با چیزی بی‌بوسستت دیگر
نه هست او را نهاد و حد و مقدار

که گیتی را پدید آورد و ما را
که هرگز ناید از ملکش جدایی
هم از اندیشه دور و هم ز دیدار
نه اندیشه درو داند رسیدن
نه زان گردد مرو را حال دیگر
که جوهر پس ازو بودست ناچار
که از تشبیه و از وصف او برونست
که چندی را مقادیرست و اجزاست
که پس پیرامنش چیزی ببااید
کجا هستیش را مدت نپیمود
پس او را اول و آخر ببااید
که پس باشند در هستی برابر
که پس باشد نهایتش پدیدار

نه ذات او بود هرگز مکانی
 نه علم ذات او باشد نهانی
 زمان را مبدع او بودست ز آغاز
 نبایستش دران مبدع انباز
 زمان از وی پدید آمد بفرمان
 بنزد برترین جوهر ز گیهان
 بدان جایی که جنبش گشت پیدا
 وزان جنبش زمانه شد هویدا
 مکان را نیز حد آمد پدیدار
 میان هردوان اجسام بسیار
 نفرمایی که آراید سرایی
 بدین سان جز حکیمی پادشایی
 که قوت را پدید آورد بی‌یار
 بهستی نیستی را کرد قهار
 خداوندی که فرمائش روایی
 نخستین جوهر روحانیان کرد
 چنین دارد همی در پادشایی
 برهنه کرد صورت‌شان زمادت
 که او را نز مکان و نز زمان کرد
 سراسر رهنمایان سعادت
 بنور خویش ایشان را بیاراست
 وزیشان کرد پیدا هر چه او خواست
 نخستین آنچه پیدا شد ملک بود
 وزان پس جوهری کرد آن فلک بود
 وز ایشان آمد این اجرام روشن
 بان گل میان سبزه گلشن
 بهین شکلیست ایشان را مدور
 چنان چون بهترین لونی منور
 چو صورتهای ایشان صورتی نیست
 که ایشان را نهیب و آفتی نیست
 نه یکسانند همواره بمقدار
 بسدیدار و بکردار و بر رفتار
 اگر بی‌اخترستی چرخ گردان
 نگشتی مختلف اوقات گیهان
 نبودی این علل‌های زمانی
 کزو آید نباتی زندگانی
 چو این مایه نبودی رستی را
 جهان پرنور بودی همواره
 و گر بی‌آسمان بودی ستاره
 فروغ نور ظلمت را زدودی
 پس این کون و فساد ما نبود
 و گرنه کرده بودی چرخ مایل
 پس این کون و فساد ما نبود
 نبودی فصل‌های سال گردان
 بزرگا کامگارا کردگارا
 چنانکش روز قدرت بی‌کرانست
 نه گر قدرت نماید آیدش رنج
 چو خود قدرت‌نمای جاودان بود
 بقدرت آفرید اندازه‌گیری
 هیولی خوانند او را مرد دانا
 بقوتها پذیرفتن توانا
 عطا و بخشش و جودش چنانست
 نه گر بخشش کند پالایش گنج
 مر او را جود و قدرت بی‌کران بود
 ز دادار جهان قدرت‌پذیری
 بقوتها پذیرفتن توانا